

مورخان روایت‌های تاریخی را کشف می‌کنند یا بر می‌سازند؟

سعید موسوی سیانی*

شکرالله خاکرند**

چکیده

متأثر از انگاره مقبولیت یافته نزد فلاسفه علم تاریخ از معرفت آرمانی به‌مثابه بازنمایی عینی جهان در آینه ذهن، هرگونه واکاوی درجه دوم در خصوص دانش تاریخی ناگزیر از بازشناسی سهم فاعل شناسا در فرآورده‌های معرفتی است. با عطف نظر به این شرایط، پرسش از آنکه مورخان روایت‌های تاریخی را کشف می‌کنند یا بر می‌سازند، گامی مهم در گره‌گشایی از مسائل فراروی دانش تاریخی است. راهبرد مقاله پیش رو جهت پاسخ بدین پرسش ابضاح مفهومی سازه‌گرایی و واقع‌گرایی و همچنین پرده‌برداری از منطق تفکر تاریخی است. واقع‌گرایان صورت و محتوای روایت‌های تاریخی را در تناظر با صورت و محتوای واقعیت‌های گذشته می‌بینند؛ درحالی‌که از نظر سازه‌گرایان، مورخان در طی فرآیند طرح‌اندازی، طرح‌های مفهومی‌شان را بر داده‌های بی‌شکل تحمیل و فرافکنی می‌کنند. به نظر می‌رسد با توجه به نقش نقطه نظرات و طرح‌های مفهومی مورخان در منطق تفکر تاریخی، دیدگاه سازه‌گرایان تصویر صحیح‌تری از ماهیت دانش تاریخی ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی: نظریه اکتشاف تاریخ، نظریه سازه‌گرایانه تاریخ، منطق تفکر تاریخی، طرح مفهومی، نقطه‌نظر

مقدمه

کارکرد فرآورده‌های پژوهشی مورخان از حیث تعیین‌بخشی حیات فرهنگی و اجتماعی جوامع، به‌ویژه تحدید و مرزبندی اقتدار نهادهای برخوردار از قدرت که در نهایت طی فرآیند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری از سوی کارگزاران انسانی درونی می‌شود، موجبات اهمیت یافتن اعتبارسنجی مبانی معرفتی گزاره‌های تاریخی شده است (موسوی سیانی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۳-۱۴۳).^۱ این اهمیت و نقش اثرگذار روایت‌های تاریخی، فلاسفه علم تاریخ و نظریه‌پردازان شناخت تاریخی را به اتخاذ رویکردهایی جهت برآورده کردن آرمان خود در بررسی مبانی اعتبار و صدق گزاره‌های تاریخی سوق می‌دهد. به نظر می‌رسد هر رهیافتی که در جهت تحقق این آرمان اتخاذ شود، ملزم به پیمودن دو گام اساسی است: نخست ارائه تصویری معیار از برای معرفت و دوم ارائه توصیفی از ماهیت تاریخ (به‌مثابه گزارش رویدادها) جهت همسنجی با تصور معیار از معرفت.^۲

الزام به پیمودن این دو گام در اعتبارسنجی دانش تاریخی موجب نقش بسیار مهم پاسخ به پرسش از ماهیت پژوهش‌های تاریخی است. ماهیت فعالیت مورخان، تعبیر دیگر از پرسش مزبور است. علت اهمیت این پرسش متاثر از نیاز نظریه‌پردازان این حوزه به آگاهی از سهم مورخ در توصیف و بازنمایی‌ای است که از گذشته ارائه می‌دهد. به بیانی دقیق‌تر تلقی آرمانی از فعالیت شناختی انسان همچون آینه‌ای که منفعلانه به بازتابانیدن و بازنمایی جهان می‌پردازد، باعث شده است که هر حوزه معرفتی بکوشد ضمن بازشناسی نقش فاعل شناسا در عمل بازنمایی، زمینه‌های لازم جهت فروکاستن نقش ساجکتیو فاعل شناسا از طریق ارائه تجویزهای درخور را فراهم نماید. این تلقی از ماهیت معرفت، موجب اهمیت واکاوی و بازشناسی نقش فعال یا منفعل فاعلان شناسایی در فرآیند شناسایی شده است. از این‌روی طرح پرسش از سهم مورخان در فرآورده‌های پژوهش تاریخی ضرورتی بس مهم برای آن دسته از نظریاتی است که از یک‌سوی تلقی آینه وار از فعالیت معرفتی بشر دارند و از سوی دیگر تاریخ

۱. جهت آگاهی تفصیلی از انواع کارکردهای دانش تاریخی در جوامع انسانی مراجعه به کتب زیر مفید خواهد بود: خیل، پتر، استفاده و سوءاستفاده از تاریخ، حسن کامشاد، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲؛ نیچه، فردریش، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، عباس کاشف و ابوتراب سهراب، تهران، نشر فرزانه روز، چاپ پنجم، ۱۳۹۱؛ یروفه یف، ن. آ. تاریخ چیست، محمدتقی زاد، بی جا، نشر جوان، ۱۳۶۰؛ اسکایلر، رابرت لیونگستن، آیا از تاریخ می‌توان آموخت؟ عزت‌الله فولادوند، بخارا، مهر ۱۳۸۰، شماره ۲۰؛ آرنولد، جان ایچ، تاریخ، احمدرضا تقاء، تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۹.

۲. جهت آگاهی از اهمیت و الزام به پیمودن این دو گام بنگرید: نظریه شناخت تاریخی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، سعید موسوی سیانی، دانشگاه خوارزمی، دانشکده ادبیات علوم انسانی، ص ۱۱-۶۰.

را مطالعه‌ای درباره انسان از سوی فاعل شناسایی که خود نیز انسان است تلقی می‌نمایند. حال با توجه به ضرورتی که بررسی درجه دوم تاریخ دارد و به تبع آن، اهمیت پاسخ به ماهیت کنش مورخان، این مقاله می‌کوشد پاسخی بدین پرسش بدهد: مورخان در فرآیند بازسازی رویدادهای گذشته، روایت‌های تاریخی را کشف می‌کنند یا برمی‌سازند؟^۱ مورخان و اندیشمندان غربی از سرآغاز تفکر فلسفی در یونان تا اوایل قرن بیستم پاسخ تقریباً یکسانی به این پرسش دادند.

در تلقی مورخان و اندیشمندان دوره باستان، میانه و جدید، تاریخ بازگویی یا توصیف امور به صورتی که هستند یا بودند، در قالب روایتی ادامه‌دار و نظام‌مند از واقعیت‌های مسلم و شرایط اصلی بود. این تلقی آنان متضمن تأکید به باور بر وجود

۱. متأسفانه این نوع از پرسش‌های فلسفه تاریخ کمتر توجه اندیشه‌وران فارسی‌زبان را جلب کرده است. به همین جهت شاهد تالیف و ترجمه تعداد انگشت شماری از پژوهش‌های فلسفه تاریخ هستیم که آنها نیز به طور مشخص مسئله مقاله را مورد بررسی قرار نداده‌اند. «تاریخ چیست؟» / *دوآرد هالنتکار (Edward Hallett Carr)* یکی از نخستین نمونه از این پژوهش‌ها بود که پیش از انقلاب ترجمه شد. او ضمن حفظ آرمان عینیت به نقد اثبات‌گرایی و تجربه‌گرایی رایج در میان مورخان می‌پردازد و تأکید می‌نماید مورخان تحت تاثیر ارزش‌ها و معیارهایی که به واسطه حضور در جامعه در ایشان درونی شده اقدام به گزینش امور با اهمیت از بی‌اهمیت و واقعیت‌ها از ناواقعیت‌ها می‌کنند. به همین جهت شاهد آمیختگی عینیت و ذهنیت در عمل مورخانه هستیم.

به عقیده هالنتکار آنچه موجب فراگذشتن و رهایی از ذهنیت را برای مورخان فراهم می‌کند، آگاهی مورخ به تعیین یافتن ارزش‌ها و معیارهای او از سوی جامعه است که زمینه خودآگاهی مورخ و دوری گزیدن او از تاثیرهای مخرب ذهنیت را فراهم می‌سازد. «بازاندیش تاریخ» از کیت جنکینز از آثاری بود که با رویکردی پست‌مدرن تلقی مورخان مدرن در همسانی و تناظر تاریخ با گذشته را به چالش کشید و با تأکید بر آنکه هر تاریخی از برای کس نوشته می‌شود، کوشید ماهیت ایدئولوژیک تاریخ‌پژوهی را بر ملا نماید. او کوشید با آشکارسازی شکاف‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تاریخ و گذشته تلقی اکتشافی گذشته را نقد کرده و مخاطب را به نظریه برساختی گذشته رهنمون کند.

«رساله تاریخ» اثر بابک احمدی از دیگر پژوهش‌هایی است که بر ماهیت تاویلی فعالیت مورخان تأکید و بیان می‌کند که کار مورخ بیش از آنکه کشف عینی رویدادهای گذشته باشد، تاویل این رویدادها در سایه پیش‌فهم‌ها و پیش‌دوری‌های اوست. او در بخش آخر این کتاب که عنوان «روایت» دارد بر شباهت‌های میان داستان و تاریخ تأکید کرده و با پذیرش منطق روایی همچون ساختار تبیین تاریخی، این ادعای خود را موجه می‌سازد.

«بنیادهای علم تاریخ» اثر ارزنده مکالا (McCullagh) از دیگر آثاری است که در سال‌های اخیر به فارسی ترجمه شده است. هدف مکالا در این کتاب عقلانی‌سازی دانش تاریخی است. در این راستا او ضمن بهره‌مندی از انتقادات اندیشه‌وران پست-مدرن از ذهنیت‌گرایی حاکم بر پژوهش‌های تاریخی، تلقی خام از حقیقت را نقد کرده و نظریه انتقادی حقیقت را معیار اعلامی دانش قرار می‌دهد. او می‌کوشد با تخفیفی که در معنای حقیقت و دانش ایجاد کرد از گزارش‌های تاریخی مورخان به عنوان بهترین توصیف در دسترس از شواهد بر جای مانده از گذشته دفاع کند.

«واساخت تاریخ» از آلن مانزلو (Alun Munslow) از آخرین آثار ارزنده‌ای است که به فارسی ترجمه شده و مستقیماً به پرسش اساسی این مقاله می‌پردازد. او در یک طبقه‌بندی نظریه‌ها پیرامون ماهیت تاریخ را به سه دسته بازساخت‌گرایی، برساخت‌گرایی و واساخت‌گرایی تقسیم می‌کند. در تلقی او دیدگاه نخست (بازساخت‌گرایی) بر ماهیت بازنمودی دانش تاریخی و نظریه تناظری حقیقت تأکید می‌کند. دیدگاه دوم (برساخت‌گرایی) ضمن حفظ این تلقی تجربه‌گرایانه بر کاربست قوانین فراگیر در تاریخ پافشاری می‌کند؛ اما دیدگاه سوم (واساخت‌گرایی) که مورد دفاع مانزلو است از روایت تاریخی به مثابه یگانه بازنمایی صوری محتوای تاریخ دفاع می‌کند و پرده از ماهیت غیر ارجاعی روایت‌های تاریخی و تحمیل این اشکال روایی بر گذشته بر می‌دارد. در واقع هدف او تأکید بر سرشت ادبی دانش تاریخی و به چالش کشیدن نظریه اکتشافی تاریخ است.

واقعیت یا حقیقت سپری شده‌ای است که در انتظار کشف و توصیف است (سائگیت^۱، ۱۳۷۹، ص ۲۹-۵۰). متأثر از این تلقی، مورخان و فیلسوفان مدرن از قرن هفدهم و هجدهم از میان دوگانه محتوا و فرم اصالت را به محتوا داده و تاکید می‌نمودند که بازسازی‌های مورخان از گذشته به واسطه محتوای گذشته و البته در قالب روایت تاریخی تعیین می‌یابد (مانسلو^۲، ۲۰۰۰، ص ۱).

پاسخ مورخان و فیلسوفان مدرن قرن نوزدهم نیز، تاکید بر تز واقع‌گرایانه یا به تعبیر دیگر نظریه اکتشاف تاریخ بود. این اطمینان با مرزبندی اکید میان گفتمان تاریخی و ادبی همراه بود. بر اساس این مرزبندی تاریخ‌دان خود را بسان عالمی می‌دید که کار علمی می‌کند و در مقابل او نویسنده مردم‌پسند تاریخ به ویژگی‌های ادبی کارش تاکید بیشتری می‌کرد (ایگرس^۳، ۱۳۸۹، ص ۱۰). اما از آغاز قرن بیستم و متعاقب کارهای کروچه و مایکل اوکشات^۴ زمینه‌های پذیرش نظریه‌ی سازه‌گرایانه به شکل حداقلی آن فراهم شد.

کروچه و اوکشات می‌کوشیدند تا با طرح نظریه متفاوتی در خصوص ماهیت تاریخ از دام چالش‌های شکاکانه بگریزند. کروچه معتقد بود که بایست مورخان را نه همچون کاشف رویدادهای گذشته از طریق استفاده از شواهد بلکه همچون خلق‌کننده واقعیت‌های گذشته بر پایه تفسیر اسناد در پرتو منافعشان نگریست. اوکشات نیز به‌مانند کروچه تاکید می‌کرد که معنادار بودن تواریخ نگاشته شده تنها از این جهت است که این آثار نه کشف و تفسیر گذشته بلکه خلق و برساخت رویدادهای گذشته است (می-لند^۵، ۱۹۶۵، ص ۳۹-۶۲). از نیمه‌های قرن بیستم و هم‌زمان با چرخش زبانی بود که پاسخ کروچه و اوکشات مقبولیت بیشتری یافت.

در میانه این قرن و هم‌زمان با چرخش زبانی که فراتاریخ‌های *هایدن وایت*^۶ نقطه عطف این تحول از شناخت‌شناسی به ماهیت زبانی عمل مورخانه بود، بسیاری از مورخان و فیلسوفان به این باور رسیدند که تاریخ با ادبیات ارتباط نزدیک‌تری دارد تا با علم (وایت، ۱۳۸۹، ص ۳۷). این برداشت، فرض تاریخ‌نگاری مدرن مبنی بر اینکه تاریخ

1. Beverley Southgate
2. Munslow
3. Georg G. Iggers
4. Michael Oakeshott
5. Meiland
6. Hayden White

مردمی را به تصویر می‌کشد که واقعاً وجود داشتند و اعمالی را تصویر می‌کند که واقعاً صورت گرفتند را به چالش می‌کشد. بر این اساس «تاریخدان همواره در جهانی زندانی شده است که در آن می‌اندیشد و اندیشه‌ها و دریافت‌های او با مقوله‌های زبانی مقید می‌شود که با آن کار می‌کند. پس زبان به واقعیت شکل می‌دهد، اما به آن ارجاع نمی‌دهد». به بیانی دیگر اندیشه اصلی تلقی پست‌مدرن از تاریخ (به‌مثابه گزارش رویدادها) انکار ارجاع آن به گذشته تاریخی واقعی است (ایگرس، ۱۳۸۹، ص ۱۰).

بر اساس همین خط استدلالی، فلاسفه پست‌مدرن تاکید نمودند که روایت‌های تاریخی مورخان سازه‌هایی هستند که بر گذشته تحمیل می‌شوند. در تلقی آنان گزارش‌های تاریخی مورخان بازنمایی، بازسازی و بازاندیشی روش‌هایی زیسته شده کارگزاران تاریخی در گذشته نیست. از این‌روی هیچ روایتی، از حیث بازنمایی واقع‌گرایانه، برتر از سایر روایت‌ها نمی‌باشد؛ زیرا شمار نامحدودی از روایت‌های بدیل ممکن است (فولبروک^۱، ۲۰۰۶، ص ۲۰۶). حال با عطف نظر به این پاسخ‌هایی که به مسئله مقاله داده شد و یا به تعبیر دیگر برداشت‌هایی که از عمل مورخانه تشریح کردیم، چگونه باید پاسخی برای پرسش خود بیابیم؟

راهبرد مقاله جهت پاسخ به پرسش یاد شده پیمودن دو گام اساسی است: نخست ارائه توضیحی پیرامون شوق اصلی مسئله مقاله و دوم ارائه سطحی از توصیف پیرامون ماهیت عمل مورخانه. گام نخست جهت پاسخ به مسئله مقاله شرح برساخت‌گرایی روایتی (نظریه سازه‌گرایانه تاریخ) و واقع‌گرایی روایتی (نظریه اکتشاف تاریخ) است. نظریه‌های سازه‌گرایانه و اکتشافی تاریخ دو پاسخ کلاسیک به مسئله‌محوری مقاله هستند که ضمن ایجاد تصویری واضح از آنچه باید پاسخ داده شود، زمینه مفهومی پاسخ یاد شده را فراهم می‌کند.^۲ گام دوم مسیری است که تاریخ‌نگاری‌های توصیفی و انتقادی به‌مثابه پژوهشی درجه دوم که ناظر بر تاریخ به‌مثابه گزارش است، پیمودن آن

۱. fulbrook

۲. گروهی از دانشوران کوشیده‌اند تا از دوگانه مزبور عبور کرده و با بهره‌مندی از بصیرت‌های موجود در این دو نظریه دیدگاه جدیدی را ارائه نمایند. «رنالیسم انتقادی» عنوانی است که به این دیدگاه اطلاق می‌شود. بر اساس رنالیسم انتقادی جهانی واقعی خارج از دستگاه ادراکی ما وجود دارد که قابل شناخت است. البته با این تفاوت که برخلاف رنالیسم خام شناخت ما از جهان خطاپذیر است و همواره امکان بازنگری دارد (بتون و کرایب، ۱۳۹۱، ص ۲۲۶-۲۲۵). در میان فلاسفه علم تاریخ مکالا مدافع این نظریه است. در تلقی او ادراک‌های ما از جهان به همان اندازه که محصول چیزهای موجود در جهان است، از پیش-فهم‌های ما نیز تاثیر می‌پذیرد (مکالا، ۲۰۰۴، ص ۸-۹).

را بر عهده گرفته‌اند. این دو طی تقسیم کاری می‌کوشند تا ضمن ارائه توصیفی از شیوه‌های متعارف مورد استفاده مورخان، از مسائل فلسفی برخاسته از این شیوه‌ها و روش‌ها پرده‌برداری کنند (استنفورد^۱، ۱۳۸۶، ص ۱۶). تلاش اصلی این قسمت پاسخ بدین پرسش است: مورخ در چه فرایندی و با چه سازوکارهایی انسان و جامعه انسانی در گذشته را می‌شناسد و توصیف می‌کند؟ این سطح از توصیف در واقع بررسی فرایند تولید گزاره‌های تاریخی از مشاهده و ادراک یک رویداد از سوی گواهان تا تولید شدن یک تحقیق تاریخی جدید است. پیمودن این دو گام ضمن ایضاح مفهومی مسئله کلیدی مقاله، ما را مجهز به تجهیزات ضروری در پاسخ به پرسش فرا رویمان می‌نماید.

نظریه اکتشاف تاریخ یا واقع‌گرایی روایتی

نظریه اکتشاف تاریخ نظریه‌ای است که غایت مورخان از تاریخ‌پژوهی را کشف واقعیت‌ها پیرامون رویدادها، نهادها و روندهای گذشته تعریف می‌کند (می‌لند، ۱۹۶۵، ص ۴). این نظریه که با تعبیر واقع‌گرایی تاریخی نیز از آن یاد می‌شود، مورخان را موجوداتی منفعل تلقی می‌نماید که وظیفه بازتاب عینی جهان انسانی گذشته در آینه ذهن خویش را بر عهده دارند. از این‌روی در این نظریه، بازنمایی‌های تاریخی گزارش‌های صادق از رویدادهای گذشته هستند (تاگر^۲، ۲۰۰۹، ص ۱۹۰). به بیانی دقیق‌تر، روایت‌هایی که مورخان از رویدادهای تاریخی گذشته ارائه می‌دهند، بازشناسی ساختار و طرحی است که پیشتر در خود رویدادها وجود دارد.

ادعای معرفتی مزبور بر این دلالت دارد که زندگی کارگزاران تاریخی مورد بررسی مورخان پیش از آنکه مورخان متولد شوند و یا مرکز توجه آنها واقع شود، وجود داشته و در قالب داستان و روایتی تعیین یافته است. از این‌روی شروع، میانه و پایان داستانی، طرح داستان که مورخان به روایت آن نشست‌اند، ناشی از تراوشات ذهنی مورخ و ارزش‌های جامعه و زمانی که مورخ در آن متولد و اجتماعی شده است، نیست؛ بلکه تاریخ به‌مثابه رویدادهای گذشته در تناظر با روایت‌های این مورخان قرار دارد (فی^۳،

۱. Michael Stanford

۲. Tucker

۳. Braian Fay

۱۳۸۳، ص ۲۵۸-۲۶۱). بر این اساس و برخلاف تلقی سازه‌گرایان، مفاهیم، طبقه‌بندی‌ها و ابزارهای تحلیلی مورخان، خواه بومی رشته تاریخ و خواه وام گرفته شده از سایر رشته‌ها، خدمت‌گزاران شواهد هستند و نه تعیین‌بخش محتوا و خوانش ما از آنها (مانسلو، ۲۰۰۰، ص ۵۳).

نظریه سازه‌گرایانه تاریخ یا برساخت‌گرایی روایتی

نظریه سازه‌گرایانه تاریخ اشاره به آن دسته از نظریات دارد که دارای دو وجه و ویژگی مشترک هستند: نخست آنکه نباید تاریخ را همچون تلاشی در کشف رویدادهای تاریخی که در گذشته تحقق یافته‌اند تلقی کرد و دیگر آنکه پژوهش‌های تاریخی به‌رغم چنین مشخصه‌ای با اهمیت هستند؛ زیرا تلاشی در جهت مواجهه با هستی‌ها و اشیای موجود در زمان حاضر(اسناد) با روشی معین هستند. بر این اساس مورخان گویندگان داستان‌هایی‌اند که در گذشته اتفاق افتاده‌اند. در این تلقی از ماهیت تاریخ، هر مورخ گذشته یا بخشی از آن را در نوشته‌های تاریخی خود بر می‌سازد. در این عمل نگارش تاریخی با وجود اینکه مورخان گذشته را کشف نمی‌کنند، ولی کار مهمی را انجام می‌دهند؛ زیرا آنها می‌کوشند تا گزارشی منسجم از اشیای موجود در زمان حاضر(اسناد) که به بیانی مربوط به رویدادهای گذشته است، ارائه دهند (می‌لند، ۱۹۶۵، ص ۱۹۲).

ایده کلیدی در نظریه سازه‌گرایانه تاریخ، تحمیل طرح‌های مفهومی موجود در زبان مورخان بر جریان بی‌شکل رویدادهاست. بر این اساس دسترسی مورخان به رویدادهای مورد بحث خود با وساطت متون و بدون مشاهده مستقیم رویدادها صورت می‌گیرد. در این میان آنچه متون را برای مورخان معنادار می‌سازد، طبقه‌بندی‌ها و مفاهیم و ترجیحات موجود در زبان یا به عبارتی گفتمان حاکم بر ذهن تولیدکنندگان این سازه‌های زبانی(مورخان) است. از این‌روی و با توجه به این ملاحظات است که در تلقی سازه‌گرایانه، توصیف‌های تاریخی مورخان از جوامع گذشته تاریخمند و بسترمند می‌شود (مانسلو، ۲۰۰۰، ص ۵۳-۵۴).

این نظریه که از آن با عنوان برساخت‌گرایی روایتی نیز یاد می‌شود، تاکید می‌نماید که مورخان ساختارهای پیرنگ پیش نمونه‌ای را بر جریان رویدادهای بی‌شکل تحمیل

می‌کنند. به بیان ماینکه^۱ «زندگی آغاز میانه و پایان ندارد. حوادث البته روی می‌دهند، اما اینکه آغاز یک رویداد کی است، البته بستگی به داستانی دارد که بعدها از این رویداد نقل می‌شود». به تعبیر دیگر زندگی کارگزاران تاریخی رشته‌ای از حوادث است که احتیاج به مورخی دارد تا پس از وقوع رویدادها، ساختار روایی را جهت فهم‌پذیر شدن به آنها تحمیل کند. از منظر باورمندان به این دیدگاه، تلقی عمل مورخانه همچون آفرینش یک اثر و روایت بسی از تلقی آن به‌مثابه کشف واقعیت و حقیقت تاریخی واقع‌بینانه‌تر است (فی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۳-۲۷۶). با تکیه به این ملاحظات است که می‌توان نظریه سازه‌گرایانه تاریخ را همچون «یک توصیف خودآگاهانه از تنوع روش‌های در دسترس مورخان برای فهم گذشته تلقی کرد؛ روش‌هایی که تحمیل‌های روش‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روایتی ایجادشده از سوی مورخان حرفه‌ای را برملا می‌سازد» (مانسلو، ۲۰۰۰، ص ۵۵).

ماهیت دانش تاریخی

از آغاز تاریخ‌پژوهی در یونان باستان، تلقی آرمانی از ماهیت و وظایف کاری دانش تاریخی پدید آمده که بر مبنای آن مورخ می‌کوشد ضمن گردآوری واقعیت‌های مورد بررسی، خود را از تاثیر هرگونه الگوی پیشینی رهایی بخشد. به زبان فهم متعارف، مورخ در نخستین گام از نگارش اثرش به سراغ آثار به‌جامانده از گذشته مورد مطالعه خود می‌رود و بر اساس این آثار، به‌ویژه تصویری که از سوی شاهدان تحولات مربوط ارائه شده، به بازنمایی گذشته انسان و تحولات آن برای گروهی از مخاطبان خود می‌پردازد. اما آیا این تصویر از عمل مورخانه با آنچه که امروز به‌واسطه بصیرت‌های فلسفه نقدی تاریخ درک می‌کنیم سازگار است؟ پاسخ منفی است.

برخلاف تلقی فهم متعارف و به‌واسطه بصیرت‌های برآمده از تاریخ‌نگاری انتقادی باید گفت که پژوهش‌های تاریخی مورخان یک اطلاع‌رسانی دو مرحله‌ای است که در مرحله اول از کارگزار تاریخی به محقق تاریخی انتقال می‌یابد و در مرحله دوم از محقق به خوانندگان. گاهی این اطلاع‌رسانی به‌ویژه مرحله اول آن جهشی طولانی

۱. Mink

است که شکاف‌های بزرگ زمان و مکان را طی می‌کند. از این رو بسیار محتمل است که شکل و ماهیتش در انتقال دگرگون شود. در ادامه کوشش می‌شود تا با بررسی این فرایند دو مرحله‌ای گام دوم در پاسخ به مسئله مقاله را بپیماییم.

مرحله‌ی اول (از کارگزاران تاریخی به تاریخ‌پژوهان)

جوامع مورد مطالعه مورخان متشکل و حاوی شبکه پیچیده‌ای از کنش‌هاست. گواهان و شاهدان، نخستین افرادی هستند که به ثبت این کنش‌ها برای مورخان می‌پردازند. آنان به‌رغم هزاران کنشی که هرروز در اطراف خود می‌بینند، تنها معدودی را شایسته ثبت و به خاطر سپردن می‌دانند؛ اما سوال این است که چرا و به چه علتی آنان چشم خود را بر برخی از تحولات و حوادث پیرامون خود می‌بندند و در مقابل برخی دیگر را شایسته ثبت می‌یابند؟ مکالا^۱ پاسخ درخوری بدین پرسش می‌دهد: «تیبین این است که ادراک‌های ما از جهان کارکردی از فرهنگ ما، کردارها و مفاهیم آن است» (مکالا، ۱۹۹۸، ص ۲۴).

در توضیح باید گفت گزارش‌های تاریخ فقط در صورتی ممکن است که گواهان بتوانند واقعیت‌های معنادار را انتخاب و سطح‌بندی کرده و موارد فرعی را از موارد اصلی تفکیک کنند؛ ولی برای این کار باید به اصولی پایبند باشند و بر پایه آنها واقعیت‌ها را دسته‌بندی کرده و درباره آنها قضاوت کنند. به بیانی روشن‌تر آنان نیز به‌مانند کارگزاران تاریخی مورد بررسی‌شان در درون یک جامعه و تحت فشار الگوهای رفتاری و هنجارهای جامعه‌شان اجتماعی شده‌اند.

این فرایند جامعه‌پذیری یک جهان تصویر را برای آنان شکل داده که در درون خود حاوی تصویری از آغاز و انجام جهان، پی‌رفت‌ها و علل امور، هنجارها و امور با ارزش است که به‌نوبه خود معیارها و ملاک‌هایی برای امور با اهمیت از امور بی‌اهمیت برای او ارائه می‌دهد. راویان/گواهان تحت تاثیر جهان تصویری که درونی کرده‌اند یا به تعبیری دقیق‌تر بر اساس معیارهای برآمده از جهان تصویرشان برخی کنش‌ها را شایسته ثبت می‌دانند و برخی دیگر را خیر(صیامیان گرجی و موسوی سیانی، ۱۳۹۴، ص ۲۰-۲۱). از سوی دیگر نباید فراموش شود که همین اقدام به ثبت تعدادی از رویدادها و نقل آنها خود یک کنش است که به‌مانند سایر کنش‌ها با انگیزه‌ها و اهدافی و در پاسخ به

۱. McCullagh

نیازهایی صورت می‌گیرد. حال منظور از این کنش می‌تواند تداوم یک ایدئولوژی باشد یا ارائه نقدی بر دستگاه‌های سلطه و مبانی مشروعیتشان. البته معمول است که گواهان هدف خود را چیزی جز ارائه حقیقت نمی‌بینند و دفاع و انتقاد خود از اندیشه یا جهان‌بینی خاصی را با این ادعا که در جستجوی حق و حقیقت‌اند می‌پوشانند.

تاکنون بر گزینشی بودن ساختار گواهی‌های شاهدان کنش‌ها و رویدادهای تاریخی اشاره کردیم. حال قصد تاکید بر این امر را داریم که گواهان نه تنها در گزینش رویدادها بلکه در ارائه آن به صورت گواهی‌های معنادار نیز نقش فعال دارند. گواهی گواه مشتمل بر توصیفی از جنبه‌های مهم رویدادهاست. چنانکه پیشتر اشاره شد کنش‌های انسانی را همچون موضوع محوری توصیفات تاریخی و تعیین‌بخش رویدادها تلقی کردیم. حال اگر کنش را رفتاری هدفمند تلقی می‌نماییم و تصویری خاص از منابع توجیه معرفتی را بپذیریم، آنگاه مشکلی جدی فراروی مورخان در بازشناسی کنش‌های کارگزاران تاریخی وجود دارد؛ زیرا به‌طور معمول گزارش گواهان از سطح توصیف جلوه‌های بیرونی پدیده‌های انسانی فراتر می‌رود و می‌کوشد به معنایی که در ورای این پدیده‌هاست راه برد؛ اما اینجا نقطه‌ای است که گواهان پا را از توانایی‌های ادراکی و معرفتی خود فراتر می‌نهند.

به عبارت دیگر یک گواه به هنگام مشاهده کارگزاران تاریخی و افعالشان صرفاً جلوه‌های بیرونی رفتار آنها را مشاهده می‌کند و توانایی‌های معرفت‌شناختی لازم جهت کشف معنایی که در پس پشت این رفتارهاست را ندارد. در اینجاست که او بر اساس مقایسه ساختار کنش‌هایش با کارگزاران و یا بر اساس معنایی که جامعه‌اش بر چنین رفتارهایی نسبت می‌دهند، رفتارهای کارگزاران را معنادار می‌یابد (نگال، ۱۹۸۷، ص ۱۹-۲۱).

گروهی به این شیوه از معناکاوی کنش کارگزاران تاریخی عنوان تخیل همدلانه می‌دهند؛ اما آنچه که عملاً در این مرحله اتفاق می‌افتد، تحمیل معانی موجود در دانش متعارف مورخ بر رفتارهای کارگزاران تاریخی است. قدم بعدی گواه آن است که این دریافت خود از رویدادها و کنش‌ها را به حافظه بسپارد تا در زمان مناسب یا آن را به افراد دیگر (سلسله گواهان) انتقال دهد و یا به صورت نوشتاری ثبت کند.

این نگهداری دریافت و تصاویر حوادث از سوی شاهد در حافظه‌اش می‌تواند برای مدت کوتاه (در حافظه کوتاه‌مدت) و یا برای مدتی طولانی باشد. آنچه در این میان واجد اهمیت می‌باشد، آن است که حافظه گواهان می‌تواند تحت تاثیر طرح‌واره‌هایشان و تصورات غالبی‌شان معروض تحولاتی قرار بگیرد؛ به‌گونه‌ای که با تغییر طرح‌واره‌های افراد برداشت افراد از این خاطره‌ها تغییر می‌کند. این امر بیشتر در مورد گزارش‌هایی صادق است که فاصله زیادی بین مشاهده وقوع حوادث و ثبت این حوادث است. ادراک و تفکر در چارچوب طرح‌واره‌ها به ما امکان می‌دهد مقادیر زیادی اطلاعات را به‌طور سریع و صرفه‌جویانه پردازش کنیم. به‌جای به‌خاطر سپردن تمام جزئیات مربوط به شخص، شیء و یا رویداد معینی می‌توانیم صرفاً به شباهت آن شخص یا شیء و رویداد به طرح‌واره‌ای که از پیش در حافظه خود داریم توجه کنیم و تنها شاخص‌ترین ویژگی‌های آن را به‌خاطر بسپاریم؛ اما بهایی که برای این صرفه‌جویی شناختی می‌پردازیم، این است که اگر طرح‌واره‌ای که برای رمزگردانی شیء یا رویدادی خاص به کار برده‌ایم به‌خوبی با آن شیء یا رویداد همخوان نباشد آنگاه ممکن است گرفتار تحریف شویم (اتکینسون و دیگران^۱، ۱۳۹۰، ص ۳۱۴-۳۱۳).

تحلیل معانی مضمّر در طرح‌واره‌ها جهت رمزگشایی خاطره‌ها نقطه پایانی کار گواه در ارائه تصویری از کنش انسانی نیست؛ بلکه بسیاری از گزارش‌های تاریخی نه‌تنها چنین مراحل را از وقوع تا انتقال به پژوهشگر تاریخی گذرانده‌اند؛ بلکه گاهی اوقات جهت ثبت به‌صورت نوشتاری مرحله دیگری به نام سلسله گواهان را پشت سر گذاشته‌اند.

در این مرحله یک بازنمایی تاریخی از حوادث از ذهن سلسله گواهان گذشته تا در زمان مناسب یا به‌صورت نوشتاری یا شفاهی در اختیار پژوهشگر قرار بگیرد. استناد مورخ به گواهی گواهان با فرض گرفتن صدق گواهی صورت می‌گیرد. نکته مهم در این قسمت به تشکیک هیوم نسبت به گواهی برمی‌گردد. مورخان به‌طور معمول در استفاده از یک گواهی به ارزیابی شخص گواه می‌پردازد تا مطمئن شود در گفته‌ها و نوشته‌های او سابقه دروغ‌گویی وجود دارد یا خیر. اگر نداشت شهادت او را حمل بر صحت می‌کند؛ اما بر اساس انتقاد هیوم از مشهور بودن به راست‌گویی نمی‌توان صدق القول یا صادق بودن گواهی را نتیجه گرفت؛ چون اولین دروغی که هر انسان در

۱. Ernest Hilgard, Richard C. Atkinson and Rita L. Atkinson

عمرش می‌گوید اولین دروغی است که می‌گوید و هیچ‌گاه اولین دروغ انسان دومین دروغ انسان نیست. اگر اولین دروغی که من در عمرم می‌گویم اولین دروغ است، معنایش این است که قبلاً هیچ دروغی نگفته‌ام. بنابراین از اینکه تاکنون در تمام عمرم هیچ دروغی نگفته‌ام نمی‌توان نتیجه گرفت که هیچ دروغی نخواهم گفت. شاید این دروغ مورد بحث اولین دروغی است که می‌گویم (ملکیان، ۱۳۸۸، ص ۴۰-۴۳).

در هر یک از این مراحل که یک گزارش تاریخی می‌گذرانند، امکان خارج شدن از بستر اصلی وجود دارد. مثلاً گواه و شاهد ممکن است معنایی نادرست به کنش کارگزاران تاریخی نسبت دهد و یا به سبب تغییر طرح‌واره‌های گواه برداشت اولیه وی از حوادث تغییر کند. بدتر از آن آنکه با عبور از ذهن سلسله گواهان صورت و محتوایی کاملاً متفاوت بیابند. مورخان باید آگاه باشند که با چنین موادی است که شروع به نگارش پژوهش‌های خود می‌کنند.

مرحله دوم (انتقال از محققان جدید به مخاطبان معاصر)

چنانکه در مقدمه اشاره شد دومین مرحله از اطلاع‌رسانی تاریخی ارائه دسته‌ای از پژوهش‌های تاریخی به مخاطبان امروزی بود. در ادامه قصد بررسی فرآیند تولید پژوهش‌های تاریخی جدید را داریم. در ابتدا باید گفت عمده مورخان در نگارش تاریخ‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود سه کار انجام می‌دهند یا دست‌کم از آنان انتظار می‌رود این سه کار را انجام دهند: نخست برخی وقایع را که روی داده‌اند باز می‌گویند و چگونگی آن وقایع را تشریح می‌کنند. سپس می‌کوشند تا توضیح بدهند که آن وقایع چرا روی داده‌اند و در نهایت در مواردی هم تلاش می‌کنند تا روشن کنند که آن وقایع به چه نتایجی منجر می‌شود (احمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۶). مورخان در راستای دستیابی به سه هدف یاد شده محکوم به استفاده از طرح‌های مفهومی و نقطه‌نظر هستند.

بنا به تعریف دانالد دیویدسون^۱ «طرح‌های مفهومی شیوه‌های سامان دادن به تجربه‌اند؛ آنها دستگاه‌هایی از مقولات‌اند که به داده‌های حس صورت می‌دهند؛ آنها

۱. Donald Herbert Davidson

دیدگاه‌هایی هستند که آدم‌ها، عصرها و یا فرهنگ‌ها از آنها وضعیت گذرا را مورد بررسی قرار می‌دهند» (دیویدسون، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳). بدین ترتیب فعالیت‌های علمی مشاهده، تبیین، طبقه‌بندی و توضیح پدیده‌ها همه در دل طرحی مفهومی رخ می‌دهند که جماعات دانشمندان آن طرح را بر کارشان اعمال می‌کنند (فی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸). نقطه‌نظر نیز یک شرایط پیشینی است که امکان فهم تاریخی را فراهم می‌نماید و کنار نهادن نقطه‌نظر به معنای از میان رفتن امکان دانش تاریخی است. به بیان دیگر شرایط تحقق و امکان دانش تاریخی مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و متافیزیکی است (کانلی^۱، ۲۰۰۶، ص ۱۹۵-۱۹۸). توصیفی که در ادامه از عمل مورخانه ارائه می‌شود به‌خوبی از نقشی که طرح‌های مفهومی و نقطه‌نظر مورخان در فرآورده‌های پژوهشی آنان ایفا می‌کند پرده برمی‌دارد.

مورخان در نخستین گام از تولید پژوهش تاریخی خود دست به دو گزینش می‌زنند: گزینش نخست به هنگام انتخاب و طرح مسئله پژوهش اتفاق می‌افتد. هر پژوهش با طرح یک مسئله آغاز می‌شود. نوشته‌های تاریخی نیز از این امر مستثنا نیستند؛ بلکه آنها نیز در جهت پاسخ یک سوال که مربوط به جنبه یا جنبه‌هایی از گذشته است، طراحی می‌شوند و سایر موضوعات یا به تعبیر دیگر ساحت‌های زندگی گذشتگان را به کناری می‌نهند؛ اما چه شاخصه‌ای مبنای این گزینش مورخ است؟ در پاسخ می‌توان گفت که مسئله گزینش‌شده مورخ ریشه در دشواری‌های زندگی اجتماعی وی دارد.

به بیان هایدن وایت^۲ «بزرگ‌ترین مورخین، همیشه با آن دسته از وقایع در تاریخ فرهنگشان سروکار داشته‌اند که در ذات خود آسیب‌زا بوده‌اند و معنایشان، یا پیچیده و بغرنج است یا دلالت‌های آن به زندگی امروزی، بیش از حد مورد بررسی قرار گرفته است. وقایعی همچون انقلاب‌ها، جنگ‌های داخلی، فرآیندهای گسترده‌ای همچون صنعتی‌شدن و شهرنشینی و یا بنیادهایی که سازوکار اصلی خود را در جامعه از دست داده‌اند؛ اما هنوز نقش مهمی در صحنه اجتماعی ایفا می‌کنند» (وایت، ۱۳۸۹، ص ۴۵).

۱. Connelly

۲. Hayden White

دومین گزینش مورخ، گزینش میان فاکت‌های تاریخی مرتبط با موضوع و مسئله خود است.^۱

اما سوال این است که گزینش‌های مورخان بر اساس چه ساختار و معیاری صورت می‌گیرد؟ به نظر می‌رسد تنها مبنای تشخیص امور با اهمیت باور به این است که رویداد مربوطه تغییراتی به بار آورده است و بدون وقوع آن اوضاع به گونه‌ای دیگر پیش می‌رفته است؛ لذا هرگونه ارزیابی مورخان از اهمیت یک رویداد بر باورهای او در مورد رویدادهای فرضی معینی که در صورت شکل نگرفتن آن رویداد اتفاق می‌افتد، استوار است. این شکل از استدلال را شرطی خلاف واقع می‌نامند (استنفورد، ۱۳۸۷، ص ۲۸۹).

اما محتوای شرطی‌های خلاف واقع مزبور و باور به صدق آنها از کجا ناشی می‌شود؟ برداشت ما این است که این شرطی‌های خلاف واقع از دانش متعارف و طرح‌های مفهومی مورخان استنباط و استنتاج شده‌اند. طرح‌های مفهومی که دربرگیرنده علایق و پیش‌داوری‌های گسترده فرهنگی هستند و ضمن رهنمونی ادراک‌کنندگان در فرآیند تحقیق همچون معیارهای گزینش قرار می‌گیرد (مکالا، ۱۹۹۸، ص ۲۴). دلالت پاسخ یاد شده آن است که هر مورخی بر اساس معیارهای برآمده از جهان‌بینی‌اش که آن نیز ناشی از درونی کردن ارزش‌ها و باورهای جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و همچنین تصویری که از پی رفت امور در درون جهان‌بینی و طرح‌های مفهومی‌اش قرار دارد، اموری را واجد اهمیت و اموری دیگر را بی‌اهمیت تلقی می‌کند. مورخ پس از طرح مسئله و تعیین جنبه‌هایی از گذشته که قصد بررسی آن را دارد، باید به سراغ شواهد و بقایای به‌جا مانده از گذشته مورد مطالعه خود برود و با مطالعه و بررسی آنها پاسخی به سوالات خود بدهد. نکته درخور توجه در مورد شواهد آن است که تعیین شواهد مناسب از سوی مورخان جهت بازنمایی یک برهه تاریخی در تناسب با نقطه‌نظر و جایگاه عصری مورخان فرق خواهد کرد. به بیان دیگر شواهد تنها برای مورخانی که سوال‌های مناسب و درخور جامعه علمی خود را طرح می‌کنند، شواهد است (کانلی، ۲۰۰۶، ص ۱۹۶).

۱. در خصوص ماهیت گزینشی عمل مورخانه بنگرید به: ویلیام هنری والش، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ضیال‌الدین علایی طباطبایی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰، ج. ر. التون، شیوه تاریخ‌نگاری، ص ۵۹ و ئی. ایچ. کار، تاریخ چیست؟ ص ۱۴۵-۱۴۶، آرنولد توینی، ۱۳۷۰، مورخ و تاریخ، ص ۲۲-۲۳ و گوردون چاپلد، تاریخ، (۲۵۳۵)، ص ۴۰.

منابع و شواهدی که در دسترس مورخ قرار دارد به دو دسته منابع دسته اول و منابع دسته دوم تقسیم می‌شوند. منابع دسته اول منابعی هستند که هم‌زمان با کنش‌ها و رویدادهای مورد بررسی مورخ نوشته شده و یا به‌صورت بناهای تاریخی به‌جای مانده است. منابع دسته دوم آنهایی هستند که در زمانی غیر از زمان حوادث مورد مطالعه تهیه شده‌اند. گاهی اوقات مورخ پس از طرح و انتخاب مسئله به سراغ شواهد می‌رود و درمی‌یابد که شواهد در اختیار وی در باب مسئله مورد نظرش اطلاعات کمی دارند؛ درحالی‌که در باب موضوعات دیگر اطلاعات زیادی ارائه می‌دهند. آنچه زمینه‌ساز چنین امری است، تفاوت معیارهای اهمیت نزد شاهد تاریخی و مورخ امروزی است. شاهد و راوی تاریخی تحت تاثیر بافت تاریخی خود اموری را با اهمیت می‌یابد و به ارائه اطلاعات در مورد آن می‌پردازد و امور دیگر را کنار می‌گذارد. اگر بافت مورخ امروزی با راوی و شاهد منابع متفاوت باشد، آنگاه ممکن است اطلاعات مورد نیاز مورخ در منابع یافت نشود.

اکنون نوبت این است که مورخان با خواندن متون به‌جا مانده از گذشته و کشف معانی آن ضمن نقد متون، به توصیف و تبیین موضوع مورد مطالعه خود بپردازند؛ اما در اینجا است که مشکلی پیش روی او قرار دارد؛ زیرا ممکن است میان آنچه معنای مورد نظر یک نویسنده از متن بوده با معنایی که مورخ از آن درک می‌کند، ناهماهنگی وجود داشته باشد. ارتباط میان نویسنده یک متن و مورخان از چنین الگویی پیروی می‌کند:

فرستنده(راوی) ← رمزگذاری ← پیام رمزگذاری شده(منابع) ← رمزگشایی ← دریافت‌کننده(مورخ)

نخستین اشکال در این فرایند می‌تواند در رمزگذاری اتفاق بیفتد؛ زیرا نویسنده ممکن است بر اثر بی‌احتیاطی و جهالت از نمادهای رمز به‌طور نادرست استفاده کند و پیامی را بفرستد که قصد رساندن آن را ندارد؛ دومین اشکال می‌تواند به هنگام رمزگشایی صورت بگیرد؛ یعنی دریافت‌کننده معنایی را به متن نسبت بدهد که مورد نظر نویسنده آن نباشد. آنچه به این دو مشکل بیش از پیش دامن می‌زند تاریخی بودن زبان است؛ یعنی همان‌گونه که فرهنگ‌ها دست‌خوش تغییر می‌شوند، نمادهای یک زبان

نیز می‌توانند از بستر اولیه خود خارج شده و معانی جدید را بپذیرند. این پذیرش معانی جدید یا به بسط معانی یک نماد و آن زبان می‌انجامد و یا به متروک شدن معانی سابق یک نماد و زبان. البته اگر فاصله میان فرستنده و دریافت‌کننده از لحاظ زمانی و فرهنگی کم باشد، امکان بروز چنین سوءبرداشت‌هایی کمتر است.

اما مشکل اصلی کار تاریخ‌نگاری این است که گاهی مورخ به خواندن متون و بررسی فرهنگ‌هایی می‌پردازد که گاه بیش از هزاران سال از لحاظ زمانی با او فاصله دارد؛ لذا چه بسا آنچه دریافت می‌کند از آنچه نویسنده قصد ارسال آن را داشته است کاملاً متفاوت باشد (استنفورد، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲-۱۳۷). برخی مورخان مدعی‌اند که با مراجعه به بستر تاریخی یک متن می‌توانیم چنین شکاف‌هایی را از میان برده و درک مناسب و صحیح‌تری از متن به دست آوریم؛ ولی باید به آنان گوشزد نمود که آنان به‌طور مستقیم به بافت تاریخی متون دسترسی ندارند. جالب این است که از همان ابتدا قصد ما شناخت همین بافت با استفاده از متون به‌جا مانده از آن بوده است، پس چگونه می‌توانیم به شناخت از این بافت برسیم؟

گویا منظور این عده از مورخان مراجعه به دیگر متون جهت شناخت بافت است. در اینجا است که متوجه می‌شویم مورخان متون را با استفاده از متون دیگری که در دسترس دارند تفسیر می‌کنند. در واقع مورخان به هنگام شناخت گذشته هیچ توسل و رجاعی به رویدادها و انسان‌های واقعی گذشته ندارند. به تعبیری دیگر آنها نمی‌توانند بیرون از دنیای متون خود قرار بگیرند (مکالا، ۲۰۰۴، ص ۲۱-۳۷). پس باید گفت نخستین معنایی که مورخ از یک متن دریافت می‌کند، معنایی است که با توجه به پیش‌فرض‌ها و ساختارهای جهان‌بین برآمده از بافت تاریخی خود به آن دست می‌یابد؛ البته این بدان معنا نیست که او باید از تلاش جهت فهمیدن معنای مورد نظر نویسنده دست بردارد.

مورخ به هنگام استفاده از منابع جهت بازنمایی گذشته مورد نظرش به نقد این منابع می‌پردازند. وی در مرحله نخست با رویکردی انتقادگونه از این امر اطمینان حاصل می‌کند که بقایا همان چیزی است که به نظر می‌آید. در این مرحله نه آنچه این بقایا بوده‌اند؛ بلکه آنچه اکنون هستند است که اهمیت دارد؛ مرحله دوم استفاده از منابع، تلاش برای بازشناسی سیر تحول تاریخی آن است. سند مورد نظر چگونه به اینجا

رسیده است، چه تغییراتی کرده است و تحت تاثیر چه عواملی تغییر کرده است. این مرحله اغلب به ردیابی مراحل و فرایندهای پیشتر ذکر شده مربوط می‌شود. فقط در مرحله سوم است که به منشأ و ریشه‌های آن می‌پردازیم.

در این مرحله پرسش مهم عبارت است از اینکه شی مورد نظر چگونه و چرا و به دست چه کسی و به چه منظوری، با چه سیاقی (شیوه‌ها و روش‌های غالب) و در چه شرایطی ساخته شده است. در این مرحله مفهوم کلیدی مفهوم معناست با جنبه‌های متعدد آن. منظور سازنده (نویسنده) چه بوده است؟ برای دریافت‌کننده یا مردم عادی آن روزگار چه معنایی داشته است؟ برای ما چه اهمیتی دارد. همه این پرسش‌ها هنگامی طرح می‌شود که معنای اثر یا چیز باقی‌مانده مدنظر باشد. به‌ویژه در تاریخ اهمیت دارد بکشیم تا از قصد نویسنده یک سند آگاه شویم. آیا او برای دیگران، مخالفان خود، مافوق‌های خود یا نسل‌های آینده می‌نویسد یا فقط برای خود می‌نویسد. مانند خاطرات یا گزارش‌های روزانه (استنفورد، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳-۱۱۴). نکته شایان توجه در مورد هریک از این مراحل نقد تاریخی، نقش فعالی است که مورخ در استفاده از شواهد برای پاسخ به مسئله خود ایفا می‌کند.

مورخ است که با تبدیل شواهد چونان بقایا به شواهد چونان استدلال آنان را به سخن گفتن وا می‌دارد. به تعبیر استنفورد به هنگام استفاده مورخان از منابع ما شاهد یک رابطه سه سویه بین مورخ، شواهد و موضوع مورد نظر (حادثه اتفاق افتاده در گذشته) هستیم. در اینجا هوش و تجربه مورخ نقش تعیین‌کننده‌ای در پی بردن به ماهیت گذشته مورد مطالعه دارد؛ زیرا اوست که میان اثر باقی‌مانده (آنچه دیده می‌شود) و رخداد و حالت‌های گذشته (آنچه دیده نمی‌شود) پیوند برقرار می‌کند (استنفورد، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳). این استفاده مورخ از شواهد در راستای منتج شدن به نتیجه مطلوب وی است.

به بیان دقیق‌تر مورخ تنها به یکی از نتیجه‌گیری‌هایی که از شواهد در دسترس حاصل می‌شود، علاقه‌مند است؛ یعنی نتیجه‌گیری‌ای که وی را در ساختن تصویر تخیلی‌اش از گذشته کمک کند. بدین منظور هر آنچه را می‌داند، از باورداشت‌های او

در مورد طبیعت و انسان گرفته تا دانش فلسفی و ریاضی در راستای ترسیم تصویر مطلوب به کار می‌برد (کالینگوود^۱، ۱۳۹۰، ص ۳۸۵).

اما مورخان باید توجه داشته باشند دانش عمومی آنها که خود برآمده از جهانی است که در آن زندگی می‌کند، تا جایی می‌تواند در بررسی اظهارات کمک کند که نه درباره تاریخ بلکه درباره طبیعت باشد که تاریخی ندارد؛ زیرا قوانین طبیعت همیشه ثابت بوده‌اند و چیزی که اکنون بر ضد طبیعت و قوانین آن است دو هزار سال پیش هم بر ضد طبیعت بوده است؛ ولیکن شرایط تاریخی حیات آدمی متمایز از شرایط طبیعی آن در زمان‌های متفاوت تا حدی متفاوت است. لذا هیچ دلیلی ندارد که تجربه امروز مورخ از زندگی اجتماعی و انسانی لزوماً در نقل و بررسی اظهارات مراجع او کاربرد داشته باشد (کالینگوود، ۱۳۸۹، ص ۳۰۳). البته به میزان شباهت جوامع انسانی مورد مطالعه با جامعه او معیارهای نقد و بررسی‌ای که برآمده از تجارب زندگی انسانی کنونی‌اش است کاربرد بیشتری می‌یابند.

پس از طی کردن این مراحل است که مورخ به پاسخ به مسئله اصلی خود می‌پردازد. مسئله او می‌تواند از نوع مسئله‌هایی باشد که پاسخی توصیفی دارند؛ ولی تمام مسائل مورخان از این نوع نیستند. کار مورخ صرفاً دانستن اینکه عملی خاص در وضعیتی ویژه و توسط شخص معینی اتفاق افتاده نیست؛ بلکه به نوعی بیش از اینهاست. مورخ می‌کوشد تا به بیان چرایی این کنش‌های فردی و جمعی و رویدادها بپردازد. در اینجا است که پای تبیین به میان می‌آید.

نتیجه

کارکردهای مطالعات تاریخی در جوامع انسانی به‌ویژه از حیث صورت‌بندی دامنه اقتدار لایه‌های مختلف اجتماعی و همچنین تعیین‌بخشی به اقتدار برین در جوامع سنت-محور، اهمیتی خاص بدین حوزه معرفتی بخشیده است. اهمیتی که برآمده از بازتابندگی تولیدات این حوزه معرفتی است. این اهمیت، اندیشه‌وران دل‌نگران عقلانیت را به بررسی دعاوی معرفتی تاریخ‌پژوهان سوق داده است؛ اما بررسی‌های آنان متأثر از تلقی فعالیت شناختی انسان همچون بازنمایی آئینه‌وار پدیده‌ها و امور باعث

۱. Robin George Collingwood

شده است تا بازشناسی سهم فاعل شناسا (مورخ) در عمل شناسایی (تاریخ‌پژوهی) ضرورتی حیاتی یابد. تعهد به این تلقی آرمانی، مورخان و فلاسفه تاریخ را به سمت طرح پرسش از نقش فعال یا منفعل خود در آنچه تحت عنوان بازنمایی عینی گذشته به جامعه تزریق می‌کنند، سوق داده است. پرسشی که ما تحت این عنوان صورت‌بندی نمودیم: مورخان روایت‌های تاریخی را کشف می‌کنند یا برمی‌سازند؟

پاسخ جریان غالب تاریخ‌نگاری از نخستین پژوهش‌های تاریخی در یونان تا اواخر قرن نوزدهم نظریه واقع‌گرایانه تاریخ بود که فرآورده‌های حاصل از کنش مورخان را کشف گذشته‌ای می‌دید که در قالب روایت تاریخی مورخان جایگاه حقیقی خود را می‌یافت؛ اما از اواخر قرن نوزدهم و تحت تاثیر کارهای اوکشات و کروچه این ایده به پرسش کشیده شد. آنان نتیجه کار تاریخی را نه بازتاب عینی گذشته بلکه برساختن آن بر مبنای اندیشه و منافع مورخان می‌نگریستند. این تلقی سازه‌گرایانه پس از چرخش زبانی در نیمه‌های قرن بیستم و به‌ویژه تحت تاثیر هایدن وایت مقبولیت بیشتری یافت. راهبرد نگارنده جهت یافتن پاسخی از برای مسئله مقاله پیمودن دو گامی بود که از یک‌سوی منتهی به ایضاح مفهومی دو پاسخ کلاسیک به این پرسش می‌شد و از سوی دیگر پرده از نقش و سهم مورخ در فرآیند شناسای برمی‌داشت. گام نخست را با شرح برساخت‌گرایی روایتی و واقع‌گرایی روایتی پیمودیم و گام دوم را از طریق گزارشی درجه دوم از منطق تفکر تاریخی.

به هنگام شرح نظریه کشف تاریخ یا همان نظریه واقع‌گرایی روایتی توضیح دادیم که در تلقی این نظریه کلاسیک نه تنها غایت پژوهش‌های مورخان بازتاب عینی گذشته است؛ بلکه فرآورده‌های تاریخ‌پژوهی موجود به نسبت‌های متفاوتی بدین آرمان دست یافته‌اند. در مخالفت با این دیدگاه، سازه‌گرایان بازنمایی عینی جهان انسانی گذشته را به‌مثابه غایت پژوهش‌های تاریخی نمی‌پذیرفتند. البته آنان به‌رغم رد تلقی واقع‌گرایان از غایت پژوهش‌های تاریخی، تاریخ‌پژوهی را فعالیتی ارزشمند می‌دانستند. در تلقی سازه-گرایان پژوهش‌های تاریخی بیش از آنکه بازتاب عینی جامعه انسانی در گذشته باشد، برساخت روایتی معنادار از گذشته مورد بحث با تکیه به طرح‌های مفهومی مورخان است. در این میان توصیفی که ما از ماهیت عمل مورخانه ارائه دادیم، بیانگر آن است

که به‌رغم بصیرت‌های موجود در نظریه واقع‌گرایانه برداشت سازه‌گرایان از منطق تفکر تاریخی برداشتی صحیح‌تر است.

بر مبنای توصیفی که از ماهیت عمل مورخانه ترسیم شد، آنچه تحت عنوان شواهد برجای‌مانده از گذشته در اختیار مورخ قرار می‌گیرد، پیش از رسیدن به دست مورخ مراحل را از سر گذرانده که مانع از پذیرش آن همچون فاکتی می‌شود که تمامیت گذشته مطلوب مورخ را بازنمایی می‌کند؛ زیرا این شواهد، تحت تاثیر گزینش گواهان، فرافکنی معناهای ذهنی آنان به کنش کارگزاران تاریخی، تغییرات در ساختار و محتوای گزارش آنها از رویدادهای مورد بحث که به جهت تاثیر طرح‌واره‌های ذهنی گواهان به وجود می‌آید و... نمی‌تواند تصویرکننده همه‌جانبه و عینی گذشته مورد بحث مورخ باشند. کار مورخ بر روی شواهد به‌جای مانده مرحله دیگری بود که بیش از پیش دستیابی به آرمان واقع‌گرایان را مشکل‌تر می‌ساخت.

به بیان دیگر نقش مورخ در نگارش یک اثر تاریخی نقشی بسیار فعال و تعیین‌کننده است. او با ذهنی خالی به سراغ تهیه توصیف خود از گذشته مورد بحث نمی‌رود؛ بلکه متأثر از دشواری‌های جامعه‌اش و با تکیه به طرحی مفهومی و نقطه‌نظر به طرح مسئله، ارائه تعریفی از شواهد در دسترس، گزینش میان امور با اهمیت از بی‌اهمیت، نقد و درک معنای شواهد متنی به‌واسطه فرافکنی اصول ترجیحی و تفسیری موجود در نقطه‌نظر و طرح مفهومی خود و سرانجام ارائه گزارش خود از رویدادهای مورد بحث در قالب طرح‌اندازی‌ها و ساختارهای پیرنگ تاریخمندش می‌پردازد. در تمامی این مراحل بیش از آنکه گذشته محتوا و صورت روایت مورخ را تعیین ببخشد، جامعه مورخ و ساختارهای از پیش موجود در ذهن اوست که بر سازنده روایت و تحلیل نهایی او از گذشته است. به‌رغم همدلی ما با برداشت سازه‌گرایان از منطق تفکر تاریخی بصیرتی در دیدگاه واقع‌گرایان وجود دارد که قابل چشم‌پوشی نیست.

هر چند مورخان فاکت‌های تاریخی خود را به شیوه‌های متفاوت و در راستای نیازهای مورد نظر خود طرح‌اندازی می‌کنند و به‌تبع آن معانی متفاوتی را از طریق روایت‌های خود به مخاطبان ارائه می‌کنند؛ ولی محکوم به شروع کار خود از زمینه‌ای به نام شواهد و فاکت‌های تاریخی هستند. به بیان دیگر مورخان نمی‌توانند عناصر و فاکت‌های تشکیل‌دهنده روایتشان را بر سازند؛ بلکه صرفاً می‌توانند به تناسب نیازها و با

تکیه بر نقطه نظرات و طرح‌های مفهومی خود دست به‌گزینش و تشخیص فاکت‌های خود بزنند و سپس آنها را در قالب پیرنگی معنادار برسانند. به بیان دیگر و در مقایسه با کار نویسندگان ادبی، می‌توان گفت که برگزیدن عناصر تشکیل‌دهنده روایت و تعریف دلخواهی آن همچون نویسنده یک داستان از دستور حوزه کاری مورخ خارج است. به تعبیری دیگر مورخ می‌تواند از میان شواهد دست به‌گزینش بزند و یا آنها را به شیوه سازگار با طرح‌اندازی خود تعبیر کند؛ ولی محکوم به استفاده از شواهد به‌جا مانده از گذشته است و گریزی از استناد به آن ندارد. او نمی‌تواند عناصری را در روایت خود بگنجانند که هیچ شواهدی دال بر وقوع آن وجود ندارد. این در حالی است که نویسنده یک رمان یا نمایشنامه می‌تواند به‌دلخواه خود این عناصر را تعریف و تعیین نماید. به همین جهت به‌رغم پذیرش پاسخ سازه‌گرایان به مسئله مقاله، بایسته است که ضمن جذب دیالکتیکی بصیرت‌های موجود در برداشت واقع‌گرایان، تصویری همه‌جانبه‌تر و تکامل‌یافته‌تری از ماهیت دانش تاریخی ارائه نماییم. ضرورتی که می‌تواند مسئله پژوهش‌های آتی در این حوزه را تشکیل دهد.

فهرست منابع

- اتکینسون، ریتا. ال.، اتکینسون، ریچارد سی و دیگران (۱۳۹۰)، زمینه روانشناسی هیلگارد، ویرایش محمدتقی براهنی، چاپ چهاردهم، تهران: رشد.
- احمدی، بابک (۱۳۸۷)، رساله تاریخ، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- آرنولد، جان ایچ (۱۳۸۹)، تاریخ، احمدرضا تقاء، تهران: نشر ماهی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، چاپ سوم، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق (ع).
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۷)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- اسکایلر، رابرت لیوینگستن (۱۳۸۰)، «آیا از تاریخ می‌توان آموخت؟»، ترجمه عزت الله فولادوند، بخارا، شماره ۲۰، ص ۱۶-۲۸.
- ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹)، تاریخ‌نگاری در سده بیستم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سمت.
- بتون، تد و کرایب، یان (۱۳۹۱)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست و محمود متحد، تهران: آگه.
- توینی، آرنولد (۱۳۷۰)، مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴)، بازان‌دیشی تاریخی، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: نشر مرکز چاپ‌لد، گوردون (۲۵۳۵)، تاریخ، ترجمه سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- خیل، پیتر (۱۳۷۲)، استفاده و سوءاستفاده از تاریخ، حسن کامشاد، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- دیویدسون، دانالد (۱۳۸۲)، درباره همان مفهوم طرح‌های مفهومی، ترجمه علیرضا قائمی نیا، ذهن، شماره ۱۴.
- سانگیت، بوری (۱۳۷۹)، تاریخ چیست و چرا (دورنماهای باستانی، مدرن و پست‌مدرن)، ترجمه رویا منجم، تهران: نگاه سبز.
- صیامیان گرجی، زهیر و سعید موسوی سیانی (۱۳۹۴)، «ضرورت تعامل بین‌رشته‌ای معرفت‌شناسی و علم تاریخ در بررسی چالش‌های شکاکانه درباره امکان و اعتبار

- شناخت تاریخی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره سوم، ص ۱-۲۶.
- فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی در علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کار، ئی. ایچ. (۱۳۸۷)، تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۹)، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، چاپ دوم، تهران: کتاب آمه.
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۹۰)، اصول تاریخ، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نشر نی.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، و ساخت تاریخ، ترجمه مجید مرادی سه ده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- مکالا، سی. بی. یین (۱۳۸۷)، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸)، ایمان و تعقل، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- موسوی سیانی، سعید (۱۳۹۳)، نظریه شناخت تاریخی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه خوارزمی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- موسوی سیانی، سعید (۱۳۹۴)، «اهمیت و ضرورت پرداخت معرفت‌شناسانه به تاریخ»، دوفصلنامه علمی و تخصصی خردنامه، سال ششم، شماره پانزدهم، ص ۱۴۳-۱۵۴.
- نیچه، فردریش (۱۳۹۱)، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، عباس کاشف و ابوتراب سهراب، چاپ پنجم، تهران: نشر فرزانه روز.
- والش، ویلیام هنری (۱۳۶۳)، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر.
- وایت، هایدن (۱۳۸۹)، متن تاریخی به مثابه فرآورده‌ای ادبی، چاپ شده در تاریخ و روایت، ویرایش جفری رابرتز، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- یروفا، یف، ن. آ. (۱۳۶۰)، تاریخ چیست، محمد تقی زاد، بی‌جا: نشر جوان.

- Connelly, James, (2006), "Post Modern Scepticism, Truth and History", In *the Philosophy of History*, Edited by Alexander Lyon Macfie, New York, Palgrave Macmillan.
- Fulbrook, Mary, (2006), "Why All Historical Accounts are Inevitably Theoretical but Why Some Accounts are Preferable to Others?", In *the Philosophy of History*, Edited by Alexander Lyon Macfie, New York, Palgrave Macmillan.
- McCullagh, C. Behan, (2004), *The Logic of History*, London And New York, Routledge.
- McCullagh, C. behan, (1991), "Can our Understanding of Old Texts be Objective", *History and Theory*, vol. 30, No. 3, pp. 302-323
- McCullagh, C. behan, (1998), *The Truth of History*, New York and London, Routledge.
- Meiland, Jack w., (1965), *Scepticism and Historical Knowledge*, New York, Random House.
- Munslow, Alun, (2000), *The Routledge Companion To Historical Studies*, London and New York, Routledge.
- Nagel, Thomas, (1987), *What Does It All Mean?*, New York, Oxford University Press.
- Tucker, Aviezer, (2009), *A Companion to the Philosophy of History and Historiography*, Blackwell Publishing.